

دکتر احمد رضا کیخای فرزانه*

استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال سوم، شماره ششم، بهار ۱۳۹۰

(صص ۱۳۴-۱۱۵)

مبانی اندیشه‌ی فلسفی – عرفانی رابیندرانات تاگور

چکیده

این مقاله نگرش فلسفی – عرفانی رابیندرانات تاگور را بیان می‌کند. از آنجا که محیط اجتماعی و احوال و افکار پیرامونی هر اندیشمندی در ساختار اندیشگی و شکل بخشی شخصیت او تأثیر قطعی دارد و هزارها شعری که از تاگور بجا مانده، بهترین نمودار زندگی اوست، ابتدا مایه‌های پیدایش این اعتقادات، اعم از گرایش‌های اشراقی جد و پدر، که تاگور از آن متأثر است، تأثیر جنبش برهمناسماژ، تصوف ادیان مختلف و به ویژه جاذبه روح عرفانی درویشان باثولی بر تاگور بررسی می‌شود و آنگاه به ویژگی‌های شاخص مبانی عرفانی و تعالیم معرفت‌آموز او که عبارت است از: اتحاد بنیادی در کثرت جهان عبادت عاشقانه بهکتی، آموزه‌ی وحدتی ودانتا، اخلاص مسیحی و ترکیب معنوی هندوئی و اسلامی، آشتی نامتجانس‌ها، نشان نامتناهی و درک زیبایی‌شناسی واقعیت می‌پردازد.

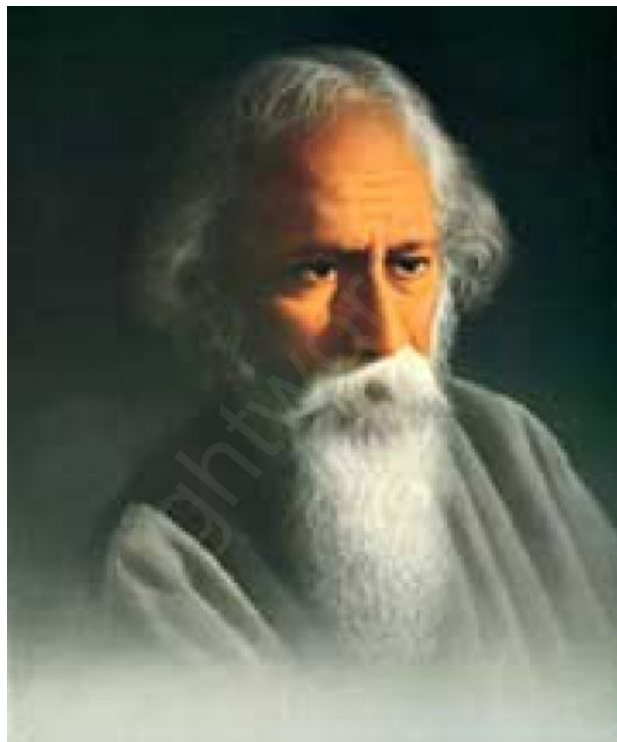
کلیدواژه‌ها: تاگور، فلسفه، عرفان، زیبایی، وحدت، حقیقت، باثول

مقدمه

تمدن دیرپای هند، همواره جایگاه عظمت‌های فکری چون انسان دوستی، صلح‌جویی، عشق، معنویت، مکارم اخلاقی، تعصب ستیزی، قلندری، بی‌ریایی و ساده‌زیستی بوده است که هر کدام آن، از مشخصات عمده و مشترک عرفان هند و ایران است.

* Email: Keikhafarzaneh@yahoo.com

در این سرزمین باستانی، مردانی با اندیشه هایی بزرگ پا به هستی نهاده اند که از آن میان «رایبند رانات تاگور» شخصیت استثنایی تاریخ معاصر است که به قول ویل دورانت: «در تاریخ تمدن شخصیتی بی نظیر در عصر کنونی است. تاگور موسیقیدان، آموزشگر، مقاله نویس، فیلسوف، شاعر، نقاش و نظریه پرداز گفتگوی تمدن ها (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۷) و اولین آسیایی است که در سال ۱۹۱۳م نائل به اخذ جایزه ی ادبی نوبل شد. «تاگور در هفتم ماه مه ۱۸۶۱م در یکی از پیشرفته ترین ایالت های هند در خاندانی مهاراجه چشم به جهان گشود و پس از هفتاد سال و سه ماه زندگی در هفتم ماه اوت ۱۹۴۱م در همان زادگاه خود در خانه ی دیرین نیاکان (جوراسانکو Jorasanko - در کلکته -) درگذشت». (پورداد، ۱۳۴۰: ۱)



چگونگی شکل گیری افکار فلسفی - عرفانی

تاگور یک متافیزیسین، به معنای واقعی کلمه نیست؛ ولی اغلب، به برخی موضوعات منتخب در زمینه متافیزیک، و بیش از همه به مباحث الهی می اندیشد.

آنچه در این باره مهم است آن که شخصیت های طراز اول بنگالی قرن نوزدهم، به شدت تحت تأثیر جنبش اصلاح طلبانه برهماساماژ Brahmasamaj که توسط رام موهان روی Ram Mohan Roy پایه گذاری شده بود، قرار داشتند و پدربزرگ و پدر تاگور نیز به این تفکر که با مخالفت هایی از طرف جناح انشعابیون کیشاب چاندرا Keshab Chandra همراه بود، نیرو و توان جدیدی بخشیدند.

بدین گونه رابیندرانات تاگور تحت تأثیر این تفکر به گرایش خداپرستانه جد و پدر و حکمت اشراقی جلب شد که: «مذهب شاعر» بود که نشانه هایی از حکمت رمانتیک و زیباشناختی کیتس Keats و شلی Shelley نیز در آن یافت می شود.

بدین گونه، تاگور درک ژرف عرفانی از حیات، و از آنچه خود «حقیقت» می خواند، پیدا می کند و عارفانه در پی آن است که این «حقیقت» را در زندگی متجلی سازد. (جهانبگلو ۱۳۸۸: ۷۸) با این وصف باید توجه داشت که تاگور به واقع شخصیتی چند جانبه دارد. هم شاعر است هم داستان نویس، هم صاحب آرا و نظریات مهم در مسائل هنری و اجتماعی و فرهنگی و... تاگور در جامعه شناسی هوادار نوعی نظریات جهان وطنی است که البته جهان وطنی او از نوع مارکسیستی نبود؛ بلکه مخالفت او از مشاهده ی تعصبات و خشک اندیشی های طبقه ی سنت پرست و پوسیده مغز هند که از هر چیز جدید و نامأنوس هراس و نفرت داشتند، بود که این مهم تاگور را بر آن داشت تا در مدرسه ی شانته نیکتان که تأسیس کرده بود، شاگردان و معلمان از مذاهب مختلف را بیاورد تا مبادی و اصول دینی و اخلاقی ادیان دیگر را آزادانه تدریس کنند؛ زیرا اساس جهان وطنی او وحدت انسانی و مشارکت در فکر و فرهنگ همه ملل جهان بود. (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۲)

به عبارت دیگر فضای فکری تاگور همان فلسفه ی برهمایی، یگانه آیین بشری که مؤسس و موجدی برای آن نشناخته اند، می باشد که می توان آن را نوعی فرهنگ مذهبی توأم با اساطیر و فلسفه ی نژاد آریا دانست که اساس آن یکی و داهاست شامل چهار کتاب که همه نشانه ی تراوش فکر و صورت گری های خامه ی عارفان بزرگ و دانشمندانی است که در کهن ترین روزگاران در سرزمین هند، سرود انسان سازی را زمزمه می کردند که ریگ و دایکی از مهمترین کتب مذهبی و فلسفی جهان به شمار می آید. (قزوینی، ۱۳۸۵: ۳)

در آثار تاگور وجوه اشتراکی فراوانی از تصوف و فلسفه‌ی نحله‌های مختلف هندی و عرفان اشراقی ایرانی دیده می‌شود؛ چرا که دوپیند رانات تاگور - که رایبندرانان تاگور کودکی و جوانی اش را در محفل او گذرانده بود - مردی پارسا و حکیم و لقب مهاریشی داشت (پوردادود، ۱۳۴۰: ۱۱) او زبان دری می‌دانسته و اکثر عقاید خود را از روی اشعار حافظ شرح می‌کرده است. (همان: ۱۱)

رایبندرانان از پندار و عقاید عارفان مسلمان آگاه بوده و به آن اخلاص داشت و خانه اش کانون هنر و فلسفه و عرفان بوده است و تاگور کودکی و نوجوانی اش را در این محفل فضیلت گذراند و با آداب ملل و نحل و تصوف ادیان اعم از بودایی، هندوی، زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام آشنا گردید و با آن پیوندی بنیادی یافت، فرهنگ شرقیان را آموخت، از تعصب‌های یافت و بدین گونه به معنویت ادیان گوناگون متخلق شد؛ به ویژه روح عرفانی اسلامی که میراث درویشان بائول بود، در شکل بخشی شخصیت عرفانی تاگور تأثیری بسزا گذاشت و چنان شیفته‌ی عرفان و عارفان ایرانی شد که دوبار به ایران سفر کرد و وقتی به ایران آمد از شیراز دیدن کرد؛ برسر تربت حافظ فال گرفت و ساعت‌ها در آنجا به راز و نیاز پرداخت و چنانکه گفتیم: این تأثیر از مربی اصلی تاگور، پدر او، است که از شدت شیفتگی، حافظ حافظ بود؛ یعنی تمام دیوان حافظ را از حفظ داشته و هر بامداد که از خواب بر می‌خاست، غزلی از حافظ سماع می‌کرد. به شعر فارسی کاملاً دل بسته بود، مولوی را هم خوب می‌شناخت و از همین جهت همشهریانش او را «مهاریشی» یعنی استاد یا مرشد بزرگ، لقب داده بودند. و دوستی او با مسلمانان بنگال به جایی رسیده بود که مردم آن نواحی به طعن و کنایه خانواده او را «برهمنان پیرعلی» می‌خواندند. (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۴)

تاگور تحت تأثیر تعالیم چنین پدری وقتی ایران آمد در دو خطابه اش چندبار گفت: من ایرانی هستم و نیاکانم از این سرزمین به هندوستان مهاجرت کردند و مسرورم که به وطن اجداد خود آمده‌ام و علت این همه محبت به من در ایران، همین وحدت نژادی و فرهنگی است و سبب مسافرت من با وجود کهولت و ضعف مزاج و مشکلات سفر همین یگانگی و عواطفی است که من به ایران دارم نه دیگر. (اعلم، ۱۳۲۱: ۲۰۰)

تعلیمات و تلقینات پدر در حیات روحی و ذوقی تاگور تأثیر عمیق داشت. پدر او را غالباً با خود به نواحی کوهستانی هیمالیا و کرانه ی رود بزرگ گنگ و دشت ها و جنگل های بنگال می برد و در دامان طبیعت او را با حکمت دینی و عرفانی هندوئی آشنا و شوق مطالعه آثار شاعران ویشنوئی و برخوردار از موارث معنوی بومی را در او بیدار و زنده می کرد. با طبیعت زیستن و به طبیعت عشق ورزیدن را در همین سال ها و در همین احوال آموخته بود. آشنایی تاگور با حماسه ی بزرگ دینی هند مهابهاراته نیز که در بسیاری از سروده های خود از مضامین افسانه های آن بهره گرفته است، در همین دوران نوجوانی حاصل شده است.

از دیگر عواملی که در ساخت و ساز فکر و ذوق تاگور و انگیزش خلاقیت هنری- عرفانی او اثرگذار بود، عرفان اوپانیشادی و سروده های عارفان و شاعران مکتب «بهکتی نو» بود. وی در نوشته های خود، عبارات و پاره هایی از اوپانیشادها را نقل کرده است و در مجموعه ی یکصد غزل از کبیر، برخی از زیباترین سروده های کبیرداس، مؤسس مذهب «کبیر پانثی» (Kabir Panthi)، و برجسته ترین نماینده مکتب بهکتی نو را به زبان انگلیسی درآورده است.

مبانی فلسفی - عرفانی اندیشه تاگور

۱- عبادت عاشقانه و ترکیب معنوی هندوئی و اسلامی

«طریقه ی بهکتی» یا «طریقه ی عبادت عاشقانه» (Bhakti Marga) از روزگاران بسیار دور یکی از روش های معروف پرستش ویشنو و تجلیات و تجسمات (avatara) او در میان هندوان بوده است که مورد اهتمام و علاقه ی تاگور است که در منظومه ی بهگودگیتا در کنار روش دیگر، یعنی عبادت از طریق اعمال (Karma Marga) توصیه و تجویز می شود که با عرفان ایرانی بی ارتباط نیست.

چرا که، بعد از ورود اسلام و تأسیس خانقاه های صوفیه در نقاط مختلف هند، تحولی چشمگیر در حیات اجتماعی هندوان پدید آمد، و طبقه «شودرا» که از هر گونه امتیاز اجتماعی و از حق ورود به معبد محروم بودند و در عین حال جمعیت انبوه بلکه اکثریت

مردم هند را تشکیل می‌دادند، به اسلام روی آوردند. با تبلیغات صوفیان مسلمان در میان مردم و به سبب اصل مساوات و برابری همه مؤمنان در جامعه؛ گروه گروه از این طبقه‌ی ستمکش و محروم به جمع مسلمانان پیوستند، و از این راه، روز به روز بر شمار مسلمانان افزوده شد. و آن طریقه را متأثر ساخت؛ چنانکه از کبیر سروده‌هایی به زبان هندی موجود است که از لحاظ مضمون و موضوع به گفته‌های صوفیان و اشعار صوفیانه بسیار نزدیک است و الفاظ و اصطلاحات فارسی و عربی بسیار چون خدا، مسجد، کعبه، کریم، رحیم، نماز، روزه، و ده‌ها کلمه‌ی دیگر در آن بکار رفته است که آوردن نمونه‌ای از اشعار او در اینجا بی‌مناسبت نیست:

ای برادر، این دو خدای تو از کجا آمده‌اند؟

به من بگو، عقل تو را چه کسی تباه کرده است؟

رام، الله، کِشَو، کریم، هری، حضرت -

اینهمه نام؟!

اینهمه زیورها، همه از یک طلا،

که طبیعت دوگانه ندارند.

تنها در گفتار دوگانه، سخن می‌گوییم.

این گوید «نماز» آن گوید «پوجا»

این گوید «مهادیو» آن گوید «محمد»،

این گوید «برهما»، آن گوید «آدم»

این یکی ترک است، آن دیگر هندو،

اما همه به زمین تعلق دارند.

وداها، قرآن‌ها، همه کتابها

آن ملاها و آن برهمن‌ها -

اینهمه نام، اینهمه نام -

اما کاسه‌ها همه از یک گل‌اند. (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۷)

و باز در جای دیگر گوید:

اگر خدا تنها در مسجد زندگی می کند، پس دیگر جاهای دنیا را چه کسی نگهدار است،
اگر اما در بتخانه جای دارد، پس عالم هستی را چه کسی می گرداند؟
آیا شرق عالم از آن هری، و غرب عالم از آن الله است؟
هر دو را در اندرون دل خود بجوی - رام و کریم هر دو در آنجا زندگی می کنند.
و آفریدگار یکتا و یگانه عالم اند. زنان و مردان همه صورت وی اند.
و «کبیر» فرزند رام و کریم است، و «گورو» و «پیر» هر دو یکسان استادان وی اند.
(مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۸) و باز هم او گوید:

دل خود را زدوده ام، پاک همچون آب گنگ،
اکنون این خداست که در پی من می دود
و فریاد می کشد: «کبیر! کبیر!». (همان: ۴۸)

می توان گفت کبیر نمودار روشنی از ترکیب معنوی هندویی و اسلامی است. و
شخصیت او تعلیمات او، و سابقه ی خانوادگی او، خواه افسانه باشد خواه واقعیت، و نیز
افسانه ای که درباره ی وفات او مشهور است، همه مبین و نمایشگر این حقیقت است.
گویند که چون وی درگذشت، هندوان و مسلمانان بر سر جنازه ی او نزاع داشتند. آنان
می خواستند که او را به رسم و آیین خود بسوزانند و اینان خواستار دفن او در گورستان
مسلمانان بودند.

تنها رابیندرانات از میان همه شاعران عارف مسلک هندی روزگار گذشته به ترجمه ی
این غزلیات - کبیر - پرداخت و در تفکر دینی و فلسفی خود به سوی مکتب «ویسیشته
ادوانیه» (Visista advaita) (توحید مشروط یا متصف) راماوجا که اساس تعلیمات
نوبهکیتان بوده است، گرایش خاص داشت. تاگور تحت تأثیر آموزه های این مکتب، عشق
را سراسر شکوه و معنویت و روحانیت می داند حتی هنگامی که از جسم و عشق جسمانی
می گوید. از همین گونه است، قصه ی دلدادگی دو دلداده ی مشهور و مقدس هندوان
«رادها و کریشنا» که برای «بائول ها» بسیار پرمعنا و نمادین می باشد.

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است

(مولوی، ۱۳۶۳: ۹ ب ۱۱۱)

آزادگی از قیود دو جهان و بندگی عشق و حذر از زرق و نفاق از ویژگی‌های برجسته عرفان تاگوری است. «بائول» تاگور تن به هیچ قید و شرط و بند و زنجیر دنیایی و بشری نمی‌سپارد و آزادانه ساز مهر می‌نوازد و نوای عشق و رهایی سر می‌دهد.

۲- اتحاد بنیادی در کثرت جهان

اوج اندیشه‌ی هندو در ودانتا (پایان معرفت) اوپانیشادهاست که در آن حقایقی بسیار ژرف است و به واقع خاستگاه یکی از عالی‌ترین معارف انسانی شرق است و به قول شوپنهاور: «در سرار دنیا مطالعه‌ای بسیار سودمند و برجسته‌تر از اوپانیشادها نمی‌توان سراغ گرفت، این کتاب آرامش بخش زندگی من بوده است و تسلی بخش مرگم خواهد بود.» همین فلسفه و معرفت اوپانیشادهاست که تاگور در اشعارش نغمه‌سرای می‌کند به قول تاگور این معرفت «یکی بودن عالم است؛ اتحادی بنیادی در کثرت جهان عظیم و الوهیت تمام آن.»

۳- شادمانی و عشق

بسا شاعرانی که در افکار روحانی و جذابیت شعری خویش یگانه‌اند؛ اما جهان را به گونه‌ای ترسیم کرده‌اند که پنداری جز غم و درد چیزی ندارد و سعادت از کره‌خاکی گریخته است ولی دیدگان معرفتی تاگور با همه‌ی این‌ها متفاوت است. «برای او جهان انباشته از شادمانی و عشق است و آهنگ رقص فنا ناپذیر خوشبختی در سراسر جهان وجود دارد. البته غم‌ها نیز در جهان وجود دارند؛ اما چونان ابرهای گذرای پاییزی برهنه است. ابرهایی که بر شکوه ماه می‌افزایند.

تاگور را قصیده‌ای است به نام زمین که در آن فلسفه‌ی زندگی، عشق و کار را چنین تصویر می‌کند: «ای فریبنده‌ترین مادر زمین من! چقدر عاشقانه به تو نگریسته‌ام و از ته دل با خوشبختی ناب آواز خوانده‌ای! پس از آن گوهر وجودم در تو پراکنده شد، تو لاینقطع دور ستارگان دور دست از راه سرمدیت چرخ می‌زنی، تیغه‌ی علف ظریف تو در روی من رشد کرده است. گل‌ها فراوان شکوفه داده‌اند و درختان میوه و گل‌ها روی من می‌ریزند. آری، روی من، آن‌گاه یکه و تنها کنار رود پادما می‌نشینم. می‌توانم فقط احساس کنم

چگونه دانه های علف با شور و شعف جوانه می زنند؟ چگونه اکسیر زندگی همواره نیاز دلتان را برآورده می کند؟ چگونه گلها با سرخوشی از ریشه های زیبا گل می دهند؟ چگونه درختان و خزندگان را با اشعه های با طراوت به نوسان درمی آورند و حتی وقتی که از استراحت در آغوش مادر خسته می شوند خوشحالند؟

ای مادر زمین! مرا به دلت راه بده، دلی که زندگی را در صور مختلف ساطع می کند و جایی آوازاها با هزاران نت گوناگون خوانده می شوند و به شیوه های بسیاری می رقصند و جایی که ذهن در فکر غوطه ور است و تو خود درخشنده و بسیار مفیدی» (کوماری، ۱۳۸۸: ۷۴ - ۷۳)

۴- اخلاص مسیحی - یگانه پرستی اسلامی

تاگور در مبانی دینی و عرفانی شیوه تفکر جدش را داشت که میراث انجمن برهما ساماژ (Brahmasamaj) بود، جد او دوارکه تاگور در ۱۸۲۴ از بنیانگذاران آن و پدرش دیندرانات تاگور از مجریان برنامه های آن بودند. بنیان گذار اصلی و اولیه ی برهوسماج، مردی هندو و برهمن بنام راج رام موهن روی (Raj Ram Mohan Roy) بود که امروز او را پدر هند جدید می خوانند رام موهن روی، فارسی و عربی و عبری و یونانی و انگلیسی را خوب می دانست، قرآن و انجیل و تورات را بارها خوانده بود، در اصول آرا و عقاید ادیان دیگر تحقیق و تفحص کرده بود، فرهنگ اروپایی را می شناخت، با خرافات و عادات و باورهای عامیانه هندوان، چون پرستش بت ها، چندگانه پرستی، سوختن زنان شوهر مرده، خوار و نجس شمردن طبقه ی شودرا و بسیاری دیگر از این گونه اعمال و عقاید که جامعه ی هند را به مذلت و تباهی کشیده بود، مخالفت می کرد. وی کتابی به زبان انگلیسی نوشت زیر عنوان تعلیمات عیسی راهنمای صلح و سعادت و در آن اصول احکام و روش های اسلام و مسیحیت را با سنن و عقاید هندوان برابر هم نهاده، اصل محبت و اخلاص مسیحی و یگانه پرستی و اصل مساوات اسلامی را مورد ستایش قرار داد که رابیند رانات تاگور نیز به آن معتقد است. (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۴ - ۴۳)

۵- حقیقت یا نشان نامتناهی

دیگر از مبانی عقیدتی تاگور «حقیقت» است که آن را «نشان نامتناهی» می نامد و هرگاه که از شخصیت متعال سخن می گوید به همان «حقیقت» نظر دارد که خداست، گاه آن را طبیعت کبیر می خواند که بر این دو مفهوم تاگوری گونه سومی را باید افزود که همان «خود» است و بدین گونه در اندیشه ی او خدا، طبیعت و خود، بازنمود سه وجه از حقیقت یگانه است. (همان ۷۹)

او معتقد است که همه چیز بازنمود جلوه های یک حقیقت است و همه ی چیزها به میزان «آن حقیقت» واقعیت دارند؛ زیرا بازنمود آنند و حقیقت واقعی خداست که جز با تجربه ی عرفانی؛ لایدرک است. در نظر او اشراق عرفانی است که ما را به هسته ی درونی حقیقت هدایت می کند و تعقل در آن ناتوان می ماند.

۶- یکسان نگری و یکسو نگری

دیگر از مبانی عرفانی او، موضوع یگانگی است که اندیشه ی فراگیر تاگور با تکیه بر این مفهوم، وی را در مقام آموزگاری عرفانی بسی فراتر از زادگاهش هند، حتی در تمام آسیا و اروپا و آمریکا به شهرت رسانید. این موضوع دقیقاً به معنی همان اندیشه ای است که امثال بوسعید، از آن به یک سونگری و یکسان نگری یاد می کنند. درک معنوی و عرفانی تاگور از عصر ما، در اشعارش نقش می بندد و ساختار اندیشه ی او حاصل تجربه ی خود اوست از حقیقت و نگرش خاص او به انسان و جهان؛ به همین سبب هنر و فلسفه ی تاگور زیر چتر انسان شناسی جامعی قرار دارد. (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۷)

ارزش معنوی و احساس ژرفی که در نوع نگاه او به انسان در دیوان «گیتانجلی» نهفته است، او را به دریافت جایزه ی ادبی نوبل نائل ساخت.

عشق او به انسان و اشیا و معرفتش به ارواح و عقیده مذهبی او، دارای نوعی عرفان یکسان نگری و نگاه عاشقانه و وحدت وجودی است که به گونه ای منظوم، پراحساس و خیال انگیز در این اثر آمده است. (خانلری، ۱۳۷۵: ۳۴۳)

۷- جهان وطنی

تاگور تربیت یافته فکر و فرهنگ «برهموساج» است که یکی از مهمترین اهدافش، برداشتن مرزهایی است که هندوان و مسلمانان و مسیحیان و جامعه هند را از هم جدا می کرده است و در داستان «گورا» این کشاکش را در مجموعه ی گیت آنجلی به تصویر می کشد و جهان وطنی خویش را معنی می کند:

آنجا که دل را هراسی ست، و سر را بلند و افراخته می گیرند،
آنجا که دانش آزاد است،

آنجا که دیوارهای تنگ و باریک خانگی جهان را پاره پاره نکرده اند
آنجا که کلام از عمق حقیقت برمی خیزد،

آنجا که سخت کوشی نستوه بسوی کمال آغوش می گشاید،

آنجا که جویبار پاک خردمندی در بیابان شنزار عادت های مرده راه گم نکرده است،
آنجا که ترول را بسوی اندیشه و کردار گسترش یاب پیش می بری، در آن بهشت
آزادی، ای پدر میهن، مرا بیدار کن (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۱-۴۰)

۸- آموزه ی وحدتی ودانتا

تاگور به آموزه ی وحدتی (Adaita) و دانتا معتقد می شود که این خدا فقط هستی را نیافریده است؛ بلکه هستی هم از خدا آفریده شده است. زمانی تاگور به شاگردش تعلیم داد: نه فقط جهان را خدا ساخت؛ بلکه جهان هم از خدا ساخته شده است. شاگرد پاسخ داد چگونه؟ استاد پاسخ داد: به عنکبوت نگاه کن که با هوشیاری تمام، رشته ی شگفت انگیز تنیده ی شده خود را دوباره به سوی خود می کشد.

تاگور با توضیحات روشن مسائل متافیزیکی پیچیده در مقالات Sadhanci، خدمت ارزشمندی به انسانیت کرده است. رفعت اندیشه، دوری از فضل فروشی و شگفت انگیزی سوژه ی مقالات، به طور همسان امرسون، براوینگ و مویدیس را به ذوق آورده است.

۹- عشق و شادی

عشق و شادی در مبانی عرفانی تاگور همه ی خوبی ها و شادمانی ها را می زاید. او در مقاله ی «ادراک در عشق» می گوید: عشق معنای غایی همه ی چیزهای پیرامون ماست. عشق نور سفید خودآگاهی خالص است که از برهما نشئت می گیرد و شادمانی همه جا هست. در علف سبزی که همه جای خاک را پوشانیده، در آرامش آبی سپهر، در شادمانی بی پروای بهار، در نفس زنده ای که به کالبد بدنمان شور و حال می بخشد، در وقار کامل شخصیت، در بزرگ منشی و شرافت انسان، در زیستن، در فراگیری معرفت... . شادی، درک واقعیت یگانگی است. یگانگی روح ما با جهان و جهان روح با عاشق تمام عیار (کامل)، جهان از عشق زاده شد، با عشق زنده می ماند، به سوی عشق حرکت می کند و به اندرون عشق وارد می شود (همان: ۷۶)

از نظر تاگور، درون سازی نامتناهی در انسان، مولد بهجتی (ananda) است که صرفاً با عشق ادا می گردد و یگانه راه خدا شناسی یا نامتناهی، عشق است و طریق اتصال به خدا جز با عشق نیست. تأکید می کند که: «هرگاه انسانی در روحش تپیدن حیات و روح کل جهان را احساس کند به آزادی رسیده است...» در آن حالت، سرود آن پیامبر حماسه سرا را درک می کند که: «دنیا از عشق زاده شد، با عشق باز ایستاد، به سوی عشق می رود و بدین گونه تمامی تعارضات وجود محو و ناپدید می شود. تنها در عشق است که یک و دو با هم است. تنها در عشق حرکت و سکون با هم است... برد و باخت یکی است...، عبودیت و آزادی متناقض نیست، عشق نهایت آزادی در نهایت اسارت است و برای هر که در او عشق است متناهی و نامتناهی یکی است». (جهاننگلو، ۱۳۸۸: ۸۰)

تاگور دوگانگی و یگانگی را در قلمرو عشق در تعارض نمی بیند؛ زیرا عشق، اصلی است که آن دو را وحدت می بخشد و عشق در نظر او فارغ از هرگونه وابستگی و خودخواهی است. عشق از معشوق ایثار را طلبیده؛ چرا که باید در طلب دیگری هیجان های خودپسندانه را فدا ساخت. برای همین او در یک کلام معتقد است که روحی که هر گُنش را وقف برهمن کند، به شادی می رسد.

۱۰- تحقق خود

دیگر از مبانی عرفانی در اعتقاد تاگور، تحقق خود یا همان جستجو و یافتن وحدت خود است. او برای کامل شدن معتقد است که زندگی فرایند دگرگونی و تحقق خود است و «رسیدن به کمال از رهگذر فراخوان تمامی نیروهای خود فراهم می آید. وقتی که روح انسان در «وجود» نامتناهی تحقق یابد به مرتبه انسان کامل گام می نهد و به شکفتگی می رسد. تاگور معتقد است هر چند که انسان در پیوستن به نامتناهی، حقیقت می یابد؛ اما نامتناهی به هیچ روی بیرون از خود او نیست و خدایا نامتناهی همان آرمان نهایی کمال است و انسان کامل، فرایند جاودان تحقق همین آرمان است. (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۸۲)

در نگاه او نزدیک شدن به تحقق حقیقت خدایی وجود، از مبانی اساسی این نگرش است. او در طیف گسترده ی هنری، در مقام شاعر، نقاش و موسیقیدان و در تمامی وجوه شخصیت خود در مسیر این «حقیقت» حرکت می کند. معتقد است انسان می تواند با نیروی خلاقیت هنری خود به تحقق خدایی نزدیک گردد. او می گوید: انسان با خلق اثر هنری در واقع عنصر حقیقی خود را بیان می کند و این عالم حقیقی یعنی حقیقت و زیبایی هنرمند، دنیای دیدنی را از عالم با دیدن شخص متعال می آفریند و با بیان خلاقه از این «افزون تر» خودآگاهی می یابد. به اعتقاد تاگور، این «فزون تر» که انسان را از دیگر موجودات متمایز می سازد، «شخصیت» است که در خلاقیت و زیبایی تجلی می یابد. جز از این، راه گذر از متناهی و وحدت یافتن با نامتناهی یا خدا ممکن نیست. (همان، ۸۳-۸۴)

۱۱- محبت میان روح اعظم و روح جزئی جاویدان است

در نظر و تصور تاگور، غایت انسان از رسیدن به معرفت (jnana)، یکی شدن با برهمن نیست؛ بلکه برای او معرفت محبت است و محبت میان روح اعظم عالم هستی یا برهمن و روح جزئی انسانی، همچون محبت عاشق به معشوق و رسیدن آن دو به هم است و چون برهمن ذات نامحدود و جاویدان و بی آغاز و انجام است و هم اوست که بنام آتمن یا روح جزئی در انسان ساری و حاضر است، پس رابطه ی میان آن دو نیز که رابطه ی عاشق و معشوق است، جاویدان و بی پایان است. (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۵۱) که حافظ نیز همین معنا را می گوید:

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۱: ۴۸۳ ب ۳)
این فلسفه اوپانیشادهاست که تاگور در اشعارش نغمه سرایی می کند و در مقالات
استادانه اش در Sadhana می نویسد: این فلسفه یکی بودن عالم است - اتحادی بنیادی در
کثرت جهان عظیم و الوهیت تمام آن.

۱۲- درک زیبایی شناسی واقعیت

از دیگر مبانی فکری تاگور، درک رابطه زیبایی شناسی واقعیت است. عقیده‌ی تاگور
در این رابطه اساساً از منظر زیبایی شناسی است. تقریباً جوهر همه‌ی تأملات انسان و دنیای
او را درک زیبایی شناسی واقعیت تشکیل می دهد.

وی. اس. ناراوین (V.s.Naravine) به حق خاطر نشان کرده است: «... تاگور زیبایی
شناسی را وارد مباحث خود نمی کند تا عقاید خود را تکمیل کند یا به آن هاسازمان
ببخشد. او ژرف ترین اندیشه‌های خود را روی مسائل متافیزیکی متصور می کند تا رویکرد
زیبایی شناسی - و حتی عقاید خاص زیبایی شناسی او- بر آن ها سایه افکنند. بنابراین،
زیبایی شناسی، شالوده‌ی اصلی فلسفه‌ی اوست نه نقطه‌ی پایانی آن». (بیواس، ۱۳۸۸: ۹۴)
به عنوان یک شاعر، نگاه او به دنیا، نگاه به یک کل مرکب است که با معنای انسانی
پذیرفته می شود و فهم و درک آن مستلزم مشارکت انسان، پایداری در آن و تبادل افکار با
آن است. او معتقد است «هنگامی که چیزی را به لحاظ زیبایی شناسی تجربه می کنیم، تنها
آن موضوع را تجربه نمی کنیم. یک شعر خوب به خشکی، دریا و آسمان، به کل هستی
ارزش و منزلت اعطا می کند». به نظر تاگور، انسان فقط عضوی از یک گونه نیست؛ بلکه
یک شخص است. از این رو رابطه‌ی ای که انسان با دنیا حفظ می کند، رابطه‌ی ای شخصی
است. با توجه به نیاز روحی خود او، انسان شخصی از طریق ترکیب خلاقانه، خود را ورای
دنیا به پیش می برد و در پی مکملی برای وجود خود در دنیاست. تاگور می گوید: «من
وجود دارم، و هر چیز دیگری هم وجود دارد. وحدت بین این دو در من وجود دارد. اگر
من چیزی را ورای خود نبینم و دریافت نکنم، خودم را نمی بینم و در نمی یابم.» به نظر

تاگور، حقیقت این نوع آگاهی (آگاهی زیبایی شناسی) ویژگی تامی دارد. چنین عقیده ای برخاسته از گستره ی رابطه ای است که بین انسان و دنیای او وجود دارد.

۱۳- خداوند هم عاشق است و هم معشوق

تاگور نیز مانند رامانوجا جهان هستی را «مایا» یا موهوم و نمود بی بود نمی داند؛ بلکه آن را حقیقتی می داند که برهمن یا ذات الهی در آن حاضر و ناظر است و هر چه هست جلوه های وجود اوست. برهمن خالق عالم است و «مایا» قدرت خلاقه ی اوست. به گفته تاگور در کتاب دین انسانی (کتاب دین انسانی، مجموعه سخنرانیهای تاگور در اکسفورد و در حقیقت اعترافنامه اعتقادی اوست)، برهمن تنها آفریدگار جهان نیست؛ بلکه خود جهان است و جهان هستی، هستی خود را از او دارد. همچنانکه سراینده ی یک غزل به سروده ی خود عشق می ورزد یا نقاش، عاشق ساخته ی خود است، آفریدگار هم به آفریدگان خود عشق می ورزد و این نیست مگر از آن روی که شاعر و نقاش، خودی خود را در سروده و ساخته ی خود می بینند، و از این رو است که خداوند خود هم عاشق است هم معشوق و همه خود اوست یا به گفته عطار:

فی الجملة چه گویم و چه جویم جمله تویی و دگر بهانه

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۹۲ ب ۹)

۱۴- آشتی نامتجانس ها

از اصول انکار ناپذیر تفکر عرفانی تاگور، همسازی ناهمساها یعنی آشتی و تلفیق نامتجانس ها است که از زیباترین آن آشتی «جسم» و «روح» است که چون دیگر عارفان «لازمه ی تصفیه ی روح، خوار داشتن جسم را نمی داند؛ بلکه به رعایت جوانب آن اهمیت می دهد». (رحیمی، ۱۳۷۱: ۳۱)

از همین رو بائول تاگور، مظهر همسازی ناهمساهاست و کانون جمع اضداد.

تاگور جسم را به اعتماد این که آشیانه ی روح است عزیز می دارد.

«کبیر» (Kabir)، «نانک» (Narak)، «ردیداس» (Radidas)، «دادو» (Dadu) و پیروانشان

«بدن» را معبد خدا دانسته، آن را جهان صغری می دانند.

۱۵- جهان هستی تجلیگاه آفریدگار

تاگور جهان هستی را تجلیگاه، یا به اصطلاح هندوان، بازیگاه آفریدگار می‌داند و انسان را، که کاملترین نماینده‌ی روح اعظم عالم هستی است، همچون قطره‌ای محدود و مقید در دریایی نامحدود و بی‌آغاز و انجام می‌بیند که در ظاهر و در کمیت و مقدار از هم جدا، ولی در حقیقت ذات و هستی، یگانه و واحدند. کمال انسانی در شناخت این جدایی و برطرف کردن آن یعنی شناخت نامحدود در محدودیت انسان و رسیدن انسان محدود به هستی نامحدود است. تاگور در تجربه‌های شهودی و مکاشفه‌گونه‌ای که در دوران نوجوانی داشته است، این یگانه شدن شهودی را دریافته و در همان کتاب دین انسانی آن را بیان کرده است.

۱۶- ارادت به افکار رندان بائولی

در عرفان تاگور ارادت به رندان یا بائول‌ها یعنی مجذوب الحالان و شیفتگان بی‌اعتنا به دنیا و قیود دنیاوی که حاصل تلفیق تعالیم صوفیان مسلمان، اوپانیشادها (کتاب مقدس هندوان) و تفکر بودایی است موج می‌زند.

بائول تاگور گروهی از درویشان وارسته و ساده زیست بی‌اعتنای به همه‌ی رسم‌ها - جز عشق ورزی - می‌باشند.

در این طریقه که تاگور به آن عشق می‌ورزد، وسعت بینش عرفانی و صلای بی‌رنگی و وحدت مذاهب و احترام به همه‌ی ملیت‌ها و مذاهب و همه‌ی انسان‌ها از هر طبقه، عصاره‌ی اعتقاد و منش آنان است؛ چنانکه در بخشی از یک سروده‌ی «بائولی» آمده است:

آن جا که، «هاری»، «رام کالی»، «خدا»...

از ظرف ساده‌ای غذا برمی‌دارند

«گورا» و «رام کرشنا» و ارابه‌ی ادوات جنگی را در آتش افکنده‌اند

و «محمد»، «گین» و «عیسی»، مهی دانه، در شهد عشق مهیا می‌کنند...

(R.M.Sarkar Banls 1990. P.179) تاگور برای نشان دادن این وحدت نام پیامبر غیر مسلم

هندی یعنی «گین» را در کنار «محمد» می‌آورد.

ساده دلی، بی ریایی، بی نیازی از رفتن به معبد و اماکن مقدس، غنیمت شماری فرصت، خراباتی زیستن و بیزاری از فکر و طمطراق دروغین نام و ننگ و صلاح و تقوای مصلحتی و جاه و مقام بی اعتبار دنیوی از دیگر معتقدات مبنایی عرفان در بائول تاگور است که در سروده ی زیر نمونه ای از این سروده های توحیدی و عاشقانه متبلور است:

«ای دل! من به مکه و مدینه نمی روم،

زیرا، همیشه در کوی دوست ساکنم...

دیوانه خواهم شد، مقیم [مقیم کعبه] خواهم شد و او را نخواهم شناخت

نیایش راستین، مربوط به مسجد و معبد و روز و وقت خاصی نیست

من در هر گام، مکه ای دارم و تمام لحظه هایم مقدس است.

«رستگاری که در ریاضت های راهب است در خور من نیست...»

دروازه های فهم و ادراک را بستن و زنجیر ریاضت به پای خود افکندن، کار من نیست...». (تاگور، ۱۳۴۷:۱۶۰) که در سروده ی فوق شیوه ی رندی و بائولی را تأیید می کند و در برابر قیود ساختگی گردنکشی می کند. چنانکه این مفهوم در شعر حافظ آمده است: دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی - من نه آنم که دگر گوش به تزویر دهم (حافظ شیرازی، ۱۳۶۷:۷۱) تاگور عشق پارسا منشانه را که با بانک (۱۴۶۹-۱۵۳۸ م.) بنیانگذار مذهب سیک ها و از معتقدان «کبیر»، یا مهمترین راه رستگاری بشر می شمارد تأیید می کند و حرمت گورو (GURU) یعنی وجود مرشد را که در طریقت او چون تصوف اسلامی شرط مهم و اساسی سلوک عارفانه است می داند و همگی این صاحبان مورد ارادت و محبت تاگوراند و پیوند فکری محکمی میان تاگور و درویشان ساده گرای بنگالی یعنی بائول ها که هندو یا مسلمان بوده اند، برقرار بوده و صحبت این طایفه بر تاگور، تأثیری شگفت آور و معجزه آسا داشته است. (روان فرهادی، ۱۳۵۴:۱۵)

نتیجه

مایه های پیدایش اعتقادات فلسفی-عرفانی رابیندرانات تاگور، تحت تأثیر جنبش اصلاح طلبانه برهمناساماژ که پدر بزرگ و پدر تاگور از مبلغان آن بوده اند، شکل گرفته است. در نظریات او:

- نشانه‌های حکمت اشراقی، رمانتیک و زیباشناختی را می‌توان دید.
- وحدت انسانی و مشارکت در فکر و فرهنگ همه ملل جهان، اساس بینش فلسفی جهان وطنی او را تشکیل می‌دهد. تصوف ادیان اعم از بودایی، هندوی، زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام پیوندی بنیادی با هم در تفکر او برقرار ساخته‌اند و تاگور به دور از تعصب؛ به معنویت ادیان گوناگون به ویژه روح عرفانی رندان باثولی که حاصل تلفیق تعالیم صوفیان مسلمان، اوپانیشادها و تفکر بودایی است، ارادت می‌ورزد.
- به طریقه‌ی بهکتی یا عبادت عاشقانه که ترکیب معنوی هندوئی و اسلامی است، علاقه دارد و ترجمه‌ی غزلیات کبیر او، نمودار روشن این اهتمام است.
- در اشعارش معرفت اوپانیشادها را نغمه سرایی می‌کند. معرفتی که بیانگر «یکی بودن عالم و اتحاد بنیادی در کثرت جهان است»
- اصل محبت و اخلاص مسیحی و یگانه پرستی اسلامی را می‌ستاید و شخصیت متعال را همان حقیقت خود یا طبیعت کبیر یا خدا می‌خواند که همه‌ی آنها بازنمود وجوه حقیقت یگانه‌اند.
- عشق به انسان و اشیا و معرفت به ارواح و عقیده‌ی مذهبی او، دارای نوعی عرفان انسان‌نگری و وحدت وجودی است و به آموزه‌ی وحدتی ودانتا که خدا فقط هستی را نیافریده بلکه هستی هم از خدا آفریده شده، از اعتقادات اوست.
- در دیدگاه او عشق، طریق اتصال به حقیقت یگانه است که تمامی تعارضات را محو و نابود می‌کند و متناهی و نامتناهی در آن یکی می‌شوند.
- جهان هستی در نگاه او مرهوم و نمود بی بود نیست؛ بلکه حقیقتی است که برهنه یا ذات الهی در آن حاضر است و هرچه هست چیزی جز جلوه‌های وجود او نیست.
- همسازی ناهم‌سازها، تلفیق نامتجانس‌ها و آشتی جسم و روح از دیگر اصول انکارناپذیر تفکر تاگوری است که در آن جسم به اعتماد آن که آشیانه‌ی روح می‌باشد، عزیز و ارجمند است.

منابع

- ۱- اعلم، صدیق (۱۳۲۱) تهران: سالنامه ی دنیا.
- ۲- بیواس، گوتام (۱۳۸۸) **انسان شخصی و حقیقت زیبایی شناختی**، ترجمه ی لادن مختارزاده بهادرانی، شناختنامه [مجموعه مقالات] به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات کتاب نشر نیکا.
- ۳- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۰) **صدپندناگور**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- تاگور، راییند رانات (۱۳۴۷) **نغمه ها یا صد بند**، ترجمه م. ضیاء الدین، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- ۵- تاگور، راییند رانات ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) **نیلوفر عشق**، ترجمه ی ع. پاشایی، چاپ دوم با تجدید نظر، تهران: طهوری.
- ۶- جهانگللو، رامین (۱۳۷۹) **تاگور وجدان بشر**، ترجمه ی خجسته ی کیا، تهران: نشر نی.
- ۷- ----- (۱۳۸۸) **در جستجوی نامتناهی شناختنامه** [مجموعه مقالات]، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات کتاب نشر نیکا.
- ۸- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۸۱) **دیوان**، شرح حسین علی یوسفی، از نسخه ی علامه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: نشر روزگار.
- ۹- خانلری، زهرا (۱۳۷۵) **فرهنگ ادبیات جهان**، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۰- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۱) **حافظ اندیشه**، تهران: نشر نو.
- ۱۱- روان فرهادی، عبدالغفور (۱۳۵۴) **سرود نیایش**، کابل
- ۱۲- عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۴) **دیوان اشعار مشتمل بر غزلیات و قصاید و ترجیعات**، تهران: انتشارات علم.
- ۱۳- قزوینی، میر غیاث الدین علی (۱۳۸۵) **مهابهارات**، به تصحیح دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: انتشارات طهوری.

۱۴- کوماری، باسانتا، (۱۳۸۸) **پیام فلسفی تاگور**، ترجمه هاشم بناپور [مجموعه مقالات]، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر نیکا.

۱۵- مجتبایی، فتح الله (۱۳۸۸) **تبار و اندیشه تاگور** [مجموعه مقالات]، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر نیکا.

۱۶- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳) **مثنوی معنوی**، به تصحیح رینولد.ا. نیکلسون به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، تهران: مؤسسه ی امیرکبیر.

17. R.M.Sarkar Banls of Berigal Glan Publishing House .New Delhi 1990. P.179